



انسان، در مسیر تاریخ خود همواره نیازمند روایت‌هایی بوده است که بتوانند حقیقت زندگی را برای او معنا کنند و در میان شکاف‌های متشکر واقعیت، وحدتی پدید آورند. این روایت‌ها که ریشه در افسانه‌ها، اسطوره‌ها و حماسه‌ها دارند، در قالب قهرمانان تجسد می‌یابند. قهرمان، نه فقط یک فرد، بلکه یک امکان است؛ امکانی برای بازخوانی جهان، برای دیدن و شنیدن دوباره و از نو. در این میان، انسان‌هایی ظهور می‌کنند که بیش از یک شخصیت تاریخی هستند؛ آنان به یک رسانه بدل می‌شوند، به پلی میان گذشته و آینده، میان واقعیت و آرزو، میان خاک و افلاک. حاج‌قاسم سلیمانی از این تبار است؛ قهرمانی که همچون پهلوانان شاهنامه فردوسی، حامل معنای نبوغند که بر دشمنان غلبه می‌کردند، بلکه حاملان معنای زندگی بودند. آنان از طریق اعمال خود، نظمی جدید به جهان می‌بخشیدند و الهام‌بخش مردمان می‌شدند. هرکلس که با ۱۲ کار خود جهان را از آشوب رها کند، چیزی بیش از یک جنگجو بود؛ او یک معنا بود، یک روایت که از مرزهای فردیت فراتر می‌رفت و به یک افق مشترک برای جامعه بدل می‌شد. در شاهنامه فردوسی نیز، پهلوانانی همچون رستم، اسفندیار و سیاوش، نه‌تنها نماد شجاعت و قدرت جسمانی، بلکه نشان‌دهنده ارزش‌های اخلاقی و معنوی بودند که بنیان‌های جامعه ایرانی را می‌ساختند. قهرمان، واسطه‌ای است میان زمین و آسمان، میان جهان واقع و آرمان. او از دل تاریخ می‌آید اما همواره از تاریخ فراتر می‌رود. او در یک زمان و مکان مشخص می‌زید اما به علت ظرفیت روایتگری‌اش، به ابدیت تعلق دارد. انسان‌سازها، همچون قهرمانان حماسی، زمانی ظهور می‌کنند که جامعه در بحران معنا به سر می‌برد. آنان در لحظه‌های شکاف و پراکندگی، وحدت‌بخش می‌شوند، زیرا توانایی ارائه یک روایت مشترک را دارند. این روایت، از جنس حقیقت است، نه از جنس ایدئولوژی. حقیقت، آن چیزی است که انسان را به خودش بازمی‌گرداند و او را با هستی‌اش آشتی می‌دهد. قهرمان، همچون یک آینه است که نه‌تنها چهره فرد، بلکه چهره جمع را به نمایش می‌گذارد. او به مردم یادآور می‌شود که چه هستند و چه می‌توانند باشند. حاج‌قاسم سلیمانی، از

این منظر، قهرمانی است که از دل بحران‌های معاصر ایران و منطقه برخاست. او نه‌تنها در جنگ‌ها فرماندهی می‌کرد، بلکه با وجود خود، یک روایت را تجسد می‌بخشید؛ روایت ایستادگی، ایران‌دوستی و انسانیت. حاج‌قاسم سلیمانی، همچون پهلوانان شاهنامه، نه‌تنها یک فرد، بلکه یک امکان بود. او حامل معنایی بود که فراتر از محدودیت‌های جسمانی و زمانی‌اش عمل می‌کرد. حضور او در میدان‌های نبرد، نه‌تنها برای دفاع از خاک، بلکه برای دفاع از حقیقت انسان بود. او با مردم زندگی می‌کرد و برای مردم می‌جنگید اما آنچه او را به یک انسان‌رسانه بدل ساخت، شهادت بود. شهادت، در فرهنگ ما، نه یک پایان، بلکه یک آغاز است. شهادت، قهرمان را از بند محدودیت‌های این جهانی آزاد می‌کند و او را به یک حضور مطلق بدل می‌سازد. شهادت، حقیقت قهرمان را برای همگان آشکار می‌کند، زیرا قهرمان، در لحظه شهادت، به اوج حقیقت خود می‌رسد. حاج‌قاسم، با شهادتش، از یک فرمانده نظامی به یک اسطوره بدل شد؛ اسطوره‌ای که توانایی عبور از مرزهای سیاسی، قومی و مذهبی را داشت.

قهرمان، همان‌گونه که هایدگر می‌گوید، افقی از هستی را می‌گشاید. او با وجود خود، به دیگران اجازه می‌دهد تا جهان را به شکلی دیگر ببینند. حاج‌قاسم سلیمانی با ایستادگی و فروتنی‌اش، امکان جدیدی از ایران دوستی و انسانیت را گشود. او یادآور شد که ایران، چیزی فراتر از یک جغرافیاست؛ ایران، یک معناست، یک آرمان. او ایران را نه به عنوان یک مفهوم سیاسی، بلکه به عنوان یک روایت انسانی مطرح کرد؛ روایتی که در آن، دفاع از مظلوم، ایستادگی در برابر ظلم و حفظ کرامت انسان‌ها، محور است. شهادت او، این معنا را تقویت کرد، زیرا او با خون خود، حقیقت این روایت را امضا کرد. خون، همان‌گونه که در ادبیات حماسی و دینی ما آمده است، نه‌تنها یک نشانه از مرگ، بلکه یک زبان برای حیات است. خون شهید، روایت را زنده نگه می‌دارد و آن را به آیندگان منتقل می‌کند. در نهایت، حاج‌قاسم سلیمانی، همچون یک انسان‌رسانه،

نمادی از وحدت اجتماعی شد. او توانست از شکاف‌های متعدد عبور کند و مردمی با دیدگاه‌ها و زمینه‌های مختلف را گرد یک معنا جمع کند. این توانایی، تنها از یک قهرمان برمی‌آید؛ کسی که خود را نه یک فرد، بلکه یک امکان می‌داند. او همچون رستم، همچون هراکلس، یک راه‌ما بود؛ راه‌مایی که با شهادتش، راه را برای دیگران روشن‌تر ساخت. حاج‌قاسم، با خون خود، یادآور شد که حقیقت همواره با فداکاری به دست می‌آید و این حقیقت چیزی نیست جز اینکه ایران همچنان زنده است. همچنان یک معنا دارد و همچنان می‌تواند الهام‌بخش باشد. شهادتش نه‌تنها او را جاودانه کرد، بلکه ایران را نیز به مثابه یک روایت انسانی و جهانی، زنده‌تر ساخت. او یک قهرمان از تبار شاهنامه بود و اینک در حافظه جمعی ملت همچنان زنده است، همچنان روایت می‌کند و همچنان الهام می‌بخشد. حاج‌قاسم سلیمانی، در جایگاه یک انسان‌رسانه، نه‌تنها فردی بود که حوادث را روایت می‌کرد، بلکه خود به بخشی از آن روایت بدل شد. او به گونه‌ای زندگی کرد که زندگی‌اش حامل پیام و مرگش، تجسد آن پیام بود. این ویژگی او را به قهرمانانی پیوند می‌دهد که در شاهنامه فردوسی یا اساطیر یونان، نه‌تنها وظیفه حفاظت از مردم یا سرزمین خویش را داشتند، بلکه نماد و نماینده حقیقتی والاتر بودند؛ حقیقتی که جامعه از طریق آنها با خود مواجه می‌شد. قهرمان، همچون زبان، ابزاری برای آشکارسازی است. او پرده از ذات جامعه برمی‌دارد و آنچه را که در لایه‌های عمیق فرهنگ یا تاریخ پنهان شده است، به آگاهی جمعی می‌آورد. حاج‌قاسم، با اعمال خود، آینه‌ای پیش روی ایران قرار داد تا مردمانش به یاد آورند که ایستادگی، وفاداری و عدالت‌خواهی، بخش‌های جدایی‌ناپذیر از هویت آنان است. اما چرا شهادت، بویژه در فرهنگ ایرانی و اسلامی، قهرمان را جاودانه می‌کند؟ پاسخ به این پرسش در فهم جایگاه مرگ و زندگی در هستی‌شناسی ما نهفته است. مرگ در نگاه روزمره، پایانی بر زندگی تلقی می‌شود اما در فرهنگ حماسی و دینی ما، مرگ، بویژه مرگ قهرمانانه، نوعی آغاز است. قهرمان با شهادت خود مرزهای فردیت را درمی‌نوردد و به بخشی از حافظه جمعی بدل می‌شود. او از این جهان می‌رود اما حضورش در آگاهی مردمان تقویت می‌شود. شهادت حاج‌قاسم، همچون شهادت

سیاوش در شاهنامه، به او یک قداست و ماندگاری بخشید که در زندگی روزمره ممکن نبود. سیاوش، با عبور از آتش، نه‌تنها بی‌گناهی خود را اثبات کرد، بلکه به یک نماد برای عدالت و پاکدامنی تبدیل شد. حاج‌قاسم نیز با عبور از میدان‌های نبرد و در نهایت با شهادتش به نمادی از مقاومت و ایثار بدل شد؛ نمادی که توانست از اختلافات سیاسی و اجتماعی فراتر رود و به وحدتی معنوی در جامعه تبدیل شود.

شهادت حاج‌قاسم سلیمانی همچنین او را از محدودیت‌های تاریخی رها کرد و به یک زمان‌مندی متفاوت وارد ساخت. حاج‌قاسم دیگر تنها یک شخصیت متعلق به دوران خاصی از تاریخ نیست؛ او اکنون یک افق است، افقی که در آن ایران دوستی، انسان دوستی و مقاومت به هم می‌رسند. او در خاطره جمعی ما به حیات ادامه می‌دهد، زیرا ارزش‌هایی که نمایندگی می‌کرد، همچنان زنده و جاری‌اند. همان‌طور که هایدگر از «حقیقت بودن» سخن می‌گوید، حاج‌قاسم، در شهادتش، به نوعی از حقیقت دست یافت که نه‌تنها او را آشکارتر کرد، بلکه جهان پیرامونش را نیز برای دیگران شفاف‌تر ساخت. مرگ او، مانند مرگ پهلوانان اساطیری، پایانی نبود، بلکه رویدادی بود که معنای زندگی‌اش را کامل کرد و آن را به یک پیام جاودانه تبدیل کرد. اگر بخوایم از استعاره‌ای برای توضیح این تحول استفاده کنیم، حاج‌قاسم مانند بذری بود که در زمین ایران کاشته شد و با شهادتش، این بذر شکوفا و به درختی توأمند بدل شد. این درخت، نماد ایستادگی و ریشه‌های عمیق یک ملت است. همان‌طور که فردوسی، در وصف پهلوانانش، از آنها به عنوان نگهبانان ارزش‌ها و بنیان‌های جامعه یاد می‌کند، حاج‌قاسم نیز به یکی از این نگهبانان تبدیل شد اما نگهبانی او محدود به دوران حیاتش نبود؛ شهادت او، این نگهبانی را به یک پدیده مستمر بدل کرد، زیرا اکنون او در دل هر ایرانی به حیات خود ادامه می‌دهد.

از سوی دیگر، حاج‌قاسم به عنوان

یک انسان‌رسانه، فراتر از مرزهای

جغرافیایی نیز عمل کرد. پیام

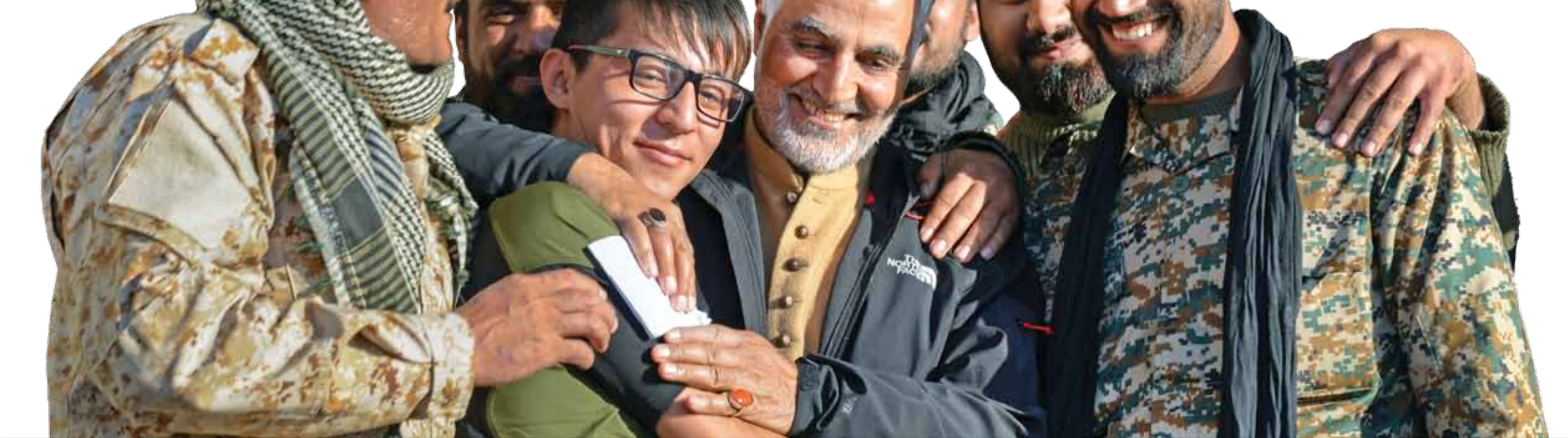
او تنها برای ایران نبود، بلکه

برای همه کسانی بود که به

روایتی از انسان‌رسانه‌ای که ایران‌دوستی و انسانیت را در میدان حقیقت زنده نگه داشت

حاج قاسم؛ پژواک جاودانه مقاومت

دنبال عدالت و حقیقتند. او توانست در میان میدان‌های نبرد، مفهومی از انسانیت را به نمایش بگذارد که فارغ از قومیت، مذهب یا زبان، برای همه قابل درک باشد. این ویژگی او را به یک قهرمان جهانی بدل کرد؛ قهرمانی که روایتش از جهان، توانست پل‌هایی میان مردمان مختلف بسازد. همان‌طور که در شاهنامه، قهرمانان به نماینده ایران و در عین حال به نمادهای جهانی از انسانیت بدل می‌شوند، حاج‌قاسم نیز این دوگانگی را در خود داشت. او هم ایران‌دوست بود و هم انسان‌دوست. شهادت او اما به شکلی خاص این پیام را تقویت کرد. خون شهید، همچنان که در ادبیات حماسی و دینی آمده است، زبان حقیقت است. این خون، سخن می‌گوید، روایت می‌کند و به جاودانگی می‌رسد. شهادت حاج‌قاسم، مانند شهادت قهرمانان اسطوره‌ای به ما یادآوری کرد که حقیقت، تنها در میدان عمل و از طریق فداکاری به دست می‌آید. او با جان خود، گواهی داد ارزش‌هایی مانند ایستادگی در برابر ظلم، دفاع از مظلوم و به حفظ کرامت انسانی، ارزش‌هایی زنده و جاری‌اند؛ ارزش‌هایی که نه‌تنها برای ایران، بلکه برای کل بشریت اهمیت دارند. اگر به تاریخ بنگریم، درمی‌یابیم که قهرمانان واقعی، آنهايي هستند که با اعمال‌شان روایت‌های جدیدی خلق می‌کنند. این روایت‌ها، نه‌تنها الهام‌بخش زمانه خود هستند، بلکه برای نسل‌های آینده نیز باقی می‌مانند. حاج‌قاسم، با زندگی و شهادتش، روایتی آفرید که همچنان در دل‌ها و ذهن‌ها زنده است. این روایت، همچون نوری در تاریکی، راه را برای آینداهای روشن‌تر نشان می‌دهد. او به ما یاد داد که قهرمان بودن، به معنای فراتر رفتن از خود و زیستن برای دیگران است. او به ما نشان داد که ایران، تنها یک سرزمین نیست، بلکه یک معناست؛ معنایی که می‌تواند الهام‌بخش جهانیان باشد. در پایان، حاج‌قاسم سلیمانی، همچون قهرمانان شاهنامه، به ما یادآوری کرد تاریخ با نام‌ها و یادها نوشته نمی‌شود، بلکه با اعمال و ارزش‌ها زنده می‌ماند. او اکنون در حافظه جمعی ما، نه‌تنها به عنوان یک فرمانده نظامی، بلکه به عنوان یک نماد از ایران دوستی و انسانیت حضور دارد. شهادت حاج‌قاسم، یادآور این حقیقت است که قهرمانان واقعی، هرگز نمی‌میرند؛ آنان در قلب‌ها و روایت‌های ما به زندگی ادامه می‌دهند. حاج‌قاسم با خون خود، این روایت را نوشت و اینک این ما هستیم که باید آن را حفظ کنیم و به آیندگان بسپاریم. او زنده است، زیرا ارزش‌هایی که او برای‌شان زیست و شهید شد، زنده‌اند. این است معنای واقعی قهرمان و انسان‌رسانه.



روحیه شهادت طلبی حاج قاسم چگونه معادلات قدر ت را تغییر داد؟

راز بازدارندگی جبهه مقاومت

یک عنصر معنوی بلکه به عنوان یک استراتژی حیاتی در معادلات منطقه‌ای عمل می‌کرد. این شهید عزیز به‌طور مستمر بر این نکته تاکید داشت که قدرت واقعی در ایمان، ایثار و فداکاری نهفته است. این رویکرد، همزمان با درک عمیق از تحولات سیاسی و نظامی منطقه، بویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر و گسترش حضور نظامی آمریکا در غرب آسیا، به‌طور قابل توجهی توانست به جبهه مقاومت در کشورهای عراق، سوریه و لبنان قدرت بازدارندگی بدهد. بویژه بعد از ظهور گروه‌های تکفیری مانند داعش، سردار سلیمانی با استفاده از نیروهای مقاومت مردمی و بسیج نیروهای محلی توانست در مقابل تجاوزات خارجی مقاومت کند. این روحیه ایثار گری، در ایجاد یک شبکه مقاومت گسترده و در مقابله با تهدیدات آمریکا و متحدانش کلیدی بود. طبق آن سردار معظم همیشه تاکید داشت که قدرت واقعی در ظرفیت‌های معنوی و ایمان به هدف‌های بزرگ‌تر نهفته است و این امر در بسیج نیروهای مقاومت اثر گذار بود.

■ **تقویت انسجام داخلی و انگیزه نیروها**

یکی از ارکان اصلی قدرت بازدارندگی جبهه مقاومت، انسجام و هماهنگی میان نیروهای مختلف در کشورهای هدف است. این انسجام، بویژه در برابر تهدیدات خارجی، از ارکان اساسی در بازدارندگی محسوب می‌شود. شهید سلیمانی با رفتار و رویکردهای خود توانست روحیه شهادت‌طلبی را به عنوان یک عامل مؤثر در تقویت همبستگی میان گروه‌های مختلف مقاومت در منطقه (از جمله حزب‌الله لبنان، نیروهای حشدالشعبی عراق و جنبش‌های فلسطینی) معرفی کند. در این راستا، روحیه شهادت‌طلبی شهید سلیمانی نه‌تنها باعث ارتقای روحیه جنگی نیروها شد، بلکه انگیزه‌های معنوی آنها را برای مقابله با دشمنان مشترک تقویت کرد. در بخشی از کتاب مهم «ایران و حماس» من مرج الزهور الی توفان الاقصی» منتشرشده توسط مرکز مطالعات الجزیره آمده است: «اگر تلاش‌های سلیمانی و صیف نبود، حماس و ایران با هم پیوند نزدیکی نداشتند. روابط ۲ طرف در مقطعی و به خاطر مسائلی دچار اختلافات شد اما هر بار توانستند این اختلافات را پشت سر بگذارند. با این حال، آنچه در سوریه به اتفاق افتاد و تصمیم دفتر سیاسی حماس برای خروج از آنجا، روابط ۲ طرف را به طور جدی با بحران مواجه کرد به‌طوری که ممکن بود به طور کامل این رابطه

ایالات‌متحده و متحدانش در منطقه به چالش کشیده شود.

■ **تعریف هژمونی منطقه‌ای**

هژمونی منطقه‌ای به تسلط یک قدرت یا مجموعه‌ای از قدرت‌ها در یک منطقه جغرافیایی خاص اشاره‌دارد که از طریق نفوذ نظامی، سیاسی و اقتصادی اعمال می‌شود. در دهه‌های گذشته، ایالات متحده با استقرار پایگاه‌های نظامی، ایجاد اتحادهای سیاسی و اقتصادی و مداخله در کشورهای منطقه، به دنبال تثبیت هژمونی خود در غرب آسیا بوده است. این رویکرد، بویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و تهاجم به افغانستان و عراق، تشدید شد.

■ **چالش‌های هژمونی آمریکا**

با وجود سرمایه‌گذاری‌های کلان و استفاده از ابزارهای نظامی و دیپلماتیک، ایالات متحده نتوانست به‌طور کامل اهداف خود را محقق سازد. گسترش نارضایتی‌ها در میان ملت‌های منطقه، ظهور گروه‌های مقاومت و افزایش آگاهی عمومی نسبت به سیاست‌های استعماری آمریکا از مهم‌ترین عواملی بودند که هژمونی این کشور را تضعیف کردند. در این میان نقش شهید سلیمانی به عنوان معمار مقاومت منطقه‌ای، به‌طور ویژه برجسته است.

■ **استراتژی‌های شهید سلیمانی**

شهید سلیمانی با درک عمیق از پیچیدگی‌های منطقه‌ای و جهانی، استراتژی‌های متنوعی را برای مقابله با نفوذ آمریکا و متحدانش طراحی و اجرا کرد. این استراتژی‌ها شامل موارد زیر بود:
۱- **ایجاد شبکه‌های مقاومت:** شهید سلیمانی با بهره‌گیری از روابط نزدیک خود با گروه‌های مقاومت در لبنان، فلسطین، عراق، سوریه و یمن، شبکه‌ای از نیروهای متحد را ایجاد کرد که می‌توانید مقابله با تهدیدات خارجی را داشتند. این شبکه‌ها، که بر اساس ارزش‌های مشترک و حمایت از ملت‌های مظلوم بنا شده بودند، توانستند به طور مؤثری مانع از پیشروی دشمنان شوند.

۲- **جنبش نامتقارن:** یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای شهید سلیمانی، بهره‌گیری از جنبش نامتقارن به عنوان یک ابزار رهبردی بود. او به‌خوبی می‌دانست در برابر قدرت نظامی برتر دشمنان، استفاده از روش‌های سنتی کافی نیست. به همین دلیل با ترکیب تاکتیک‌های جنگ چریکی، نیروهای نیابتی و عملیات‌های روانی، توانست هزینه‌های تجاوزگری دشمنان را به‌طور چشمگیری افزایش دهد.

■ **فازنه گیتی‌نما**

خبرنگار

سردار شهید سپهبد حاج‌قاسم سلیمانی، بدون شک یکی از بزرگ‌ترین استراتژیست‌ها و فرماندهان نظامی معاصر بود که تأثیرات ژرفی در معادلات نظامی، امنیتی و سیاسی منطقه غرب آسیا گذاشت. یکی از ویژگی‌های برجسته و کم‌نظیر او، روحیه شهادت‌طلبی و ایثارگری بی حد و مرز بود که این ویژگی به‌طور مستقیم در ارتقای قدرت بازدارندگی جبهه مقاومت اسلامی تأثیر گذار بود. این روحیه، که از مفاهیم اساسی و ریشه‌ای در نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود، به این شهید بزرگوار این امکان را داد که نه‌تنها به عنوان یک فرمانده نظامی، بلکه به عنوان یک نماد از رهبری اخلاقی و معنوی در بین نیروهای مقاومت شناخته شود. در این یادداشت به نقشی از این ویژگی در جهت قدرت بازدارندگی جبهه مقاومت می‌پردازیم و سعی می‌کنیم ابعاد این تأثیر را روشن‌تر کنیم.

■ **روحیه شهادت‌طلبی: یک عنصر راهبردی در بازدارندگی**

روحیه شهادت‌طلبی در مفهوم راهبردی، به عنوان یک نیروی معنوی و روان‌شناختی در سطح فرد و جمع عمل می‌کند که می‌تواند معادلات قدرت و بازدارندگی را در محیط‌های نابرابر به نفع نیروی مدافع تغییر دهد. این روحیه که از ایمان و باور عمیق به اهداف و آرمان‌ها سرچشمه می‌گیرد، نیروی انسانی را به عنوان یکی از ارکان اصلی بازدارندگی تقویت می‌کند. در جنگ‌های نامتقارن، جایی که نیروی مدافع با منابع و توانمندی‌های محدودتری نسبت به مهاجم روبرو است، روحیه شهادت‌طلبی می‌تواند به عنوان یک نیروی ناملموس ولی قدرتمند عمل کند. این عنصر راهبردی با افزایش سطح آمادگی نیروها برای پذیرش خطر و فداکاری در جهت حفظ منافع ملی و ارزش‌های جامعه، تأثیر مستقیم بر تصمیم‌گیری دشمنان دارد. از منظر بازدارندگی، روحیه شهادت‌طلبی نه‌تنها به تقویت انگیزه‌ها و همبستگی درونی نیروها کمک می‌کند، بلکه به مهاجم نشان می‌دهد هزینه هر گونه تجاوز به‌طور قابل توجهی افزایش خواهد یافت. این پیام واضح، مهاجم را در مواجهه با اراده‌ای استوار که آمادگی جان‌فشانی دارد، دچار تردید می‌کند. در اندیشه و عملکرد شهید سلیمانی روحیه شهادت‌طلبی نه‌تنها به عنوان